



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۶۲	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۰۷
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض				
عنوان ۵	بررسی جواز پرداخت زکات مدیون توسط شخص ثالث				
عنوان ۶	بحث در مقتضای قاعده در مقام				
عنوان ۷	اشکالات وارد بر تعمیم قاعده دیون به زکات - اشکال اول: تفاوت متعلق دین و زکات - اشکال دوم: مالکیت زکات و لزوم اذن مالک - اشکال سوم: جنبه عبادی زکات و عدم جواز نیابت				
عنوان ۸	بررسی تفصیلی جهات فرق بین دین و زکات				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی جواز پرداخت زکات مدیون توسط شخص ثالث

بحث ما درباره ادای دین زکات بود و اینکه مقتضای قاعده در این زمینه چیست. حال، در این راستا، دو فرع مطرح می شود: نخست، پرداخت زکات قرض گیرنده توسط خود قرض دهنده؛ و دوم، پرداخت آن توسط شخص ثالث (اجنبی). در این بحث، به دنبال یافتن مقتضای قاعده هستیم.

پیش تر گفته شد که مقتضای قاعده، جواز است؛ چرا که زکات نوعی دین محسوب می شود و در مورد دیون، قاعده کلی این است که شخص ثالث می تواند دین مدیون را از طرف طلبکار بپردازد. از آنجا که زکات نیز دین است، این قاعده را می توان به آن تعمیم داد.

اشکالات وارد بر تعمیم قاعده دیون به زکات

در ادامه، اشکالاتی بر این تعمیم وارد شد. سه اشکال اساسی در این زمینه مطرح گردید:

اشکال اول: تفاوت متعلق دین و زکات

تفاوت اساسی بین دین و زکات در متعلق آنهاست. متعلق دین، کلی فی الذمه است؛ به این معنا که طلبکار، مالک کلی مال در ذمه بدهکار است، نه عین خارجی معین. به عبارت دیگر، دین، مفهومی کلی در ذمه است. این در حالی

است که زکات در همان عین خارجی واجب می شود، خواه به نحو کلی مشاع یا کلی فی المعین. به هر حال، وجوب زکات به عین خارجی تعلق می گیرد. بنابراین، نمی توان قاعده مربوط به دین را به زکات تعمیم داد.

اشکال دوم: مالکیت زکات و لزوم اذن مالک

مالک زکات، به معنای واقعی کلمه، شخص فقیر خارجی نیست تا اگر شخص ثالث از طرف کسی که زکات بر او واجب شده، آن را به فقیر بپردازد، ذمه او بریء شود. بلکه مالک زکات، عنوان فقرا و مساکین است. اگر خود کسی که زکات بر او واجب شده بتواند زکاتش را به شخص فقیر خارجی بدهد و از ذمه خود رها شود، این امر به دلیل خاصی است که در این مورد وجود دارد. در غیر این صورت، قاعده اصلی این است که زکات باید به همان عنوان عام (فقرا و مساکین) تعلق بگیرد. برای اینکه بتوان زکات را به شخص فقیر خارجی داد و ذمه را بریء کرد، نیاز به دلیل خاص است. در مورد خود مالک زکات، چنین دلیلی وجود دارد؛ اما در مورد شخص اجنبی، دلیلی وجود ندارد که اگر زکات مال را به فقیر بدهد، مالک بریء الذمه شود. زیرا فقیر خارجی مالک واقعی نیست و نمی تواند مالک را از ذمه اش ابراء کند. به عنوان مثال، اگر فقیر به مالک بگوید من زکات را به تو بخشیدم، این بخشش اثری ندارد و مالک همچنان موظف به پرداخت زکات است. پس معلوم می شود که حق، متعلق به فقیر خارجی نیست؛ بلکه متعلق به همان عنوان فقر است. اما اینکه اگر مالک، زکات را به فقیر بدهد، ذمه اش بریء می شود، دلیل خاص دارد که این دلیل در مورد اجنبی وجود ندارد.

اشکال سوم: جنبه عبادی زکات و عدم جواز نیابت

اشکال سوم، به جنبه عبادی زکات مربوط می شود. در واقع، اشکالات اول و دوم، اشکالاتی وضعی بودند؛ درحالی که این اشکال، ناظر به حکم تکلیفی است. زکات یک عمل عبادی است و اصل در عبادات، عدم جواز نیابت از شخص زنده است. بنابراین، این قاعده در مورد زکات نیز جاری است و نیابت از صاحب زکات (کسی که زکات بر او واجب شده) جایز نیست؛ چرا که در آن، قصد قربت واجب است. شخصی که می خواهد زکات را از طرف شخص دیگر بپردازد، اولاً، چون مخاطب به وجوب زکات نیست، اگر بخواهد قصد قربت به این فعل داشته باشد، باید قصد قربت را برای چه کسی انجام دهد؟ اگر قصد قربت برای خودش باشد، برای آن مخاطب اصلی زکات (یعنی مالک اصلی) تقریبی حاصل نمی کند؛ زیرا اوست که مخاطب و موظف به پرداخت زکات است. مکلف به زکات باید آن را با قصد قربت انجام دهد. اگر این قصد قربت بخواهد انجام شود، باید توسط همان شخصی باشد که زکات بر او واجب شده است. قصد قربت شخص ثالث نمی تواند موجب تقرب دیگری به خدا شود. فعل هر فاعلی، مقرب همان فاعل خواهد بود، نه دیگری. حتی اگر شخص ثالث قصد تقرب برای خود هم بکند، باز هم قصد تقرب صاحب زکات حاصل نمی شود تا زکات از او ساقط شود.

به طور خلاصه، مشکل اصلی در نیابت، از حیث قصد قربت است. نمی توان عملی را به قصد تقرب الی الله، نیابتاً از شخص دیگری انجام داد تا او تقرب پیدا کند.

البته، در اینجا نکته ای وجود دارد که در ادامه بیشتر توضیح داده خواهد شد. «عبادیت» متقوم به قصد امتثال امر الهی، قصد ثواب یا قصد قربت است. به عبارت دیگر، عبادیت تنها متقوم به قصد تقرب نیست. حال، اگر کسی عملی را به قصد ثواب انجام دهد، این عمل نیز عبادت محسوب می شود. به عنوان مثال، شخصی دو رکعت نماز می خواند به

این نیت که ثواب الهی نصیبش شود یا جزای اخروی دریافت کند. این عمل، عبادت به شمار می‌رود. خب، اگر این طور باشد، کسی می‌آید زکات را می‌دهد به این قصد که آن کسی که زکات بر او واجب شده، ثواب ببرد.

پرسشگر: ...

معظم له: عرض کردم، ثواب هم یکی از وجوه تقرب الی الله است. عبادیت، تنها به معنای قصد تقرب الی الله نیست. تازه، قصد تقرب الی الله هم به این معناست که کاری بکنم که خدا ثواب بدهد. این خودش موجب قربت الی الله می‌شود. حالا چه عبادات تجار باشد و چه عبادات عبید، به هر حال، هر دو عبادت هستند. نگفتند اینها عبادت نیستند؛ گفتند: «فَإِنَّكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ»^۱. اصلاً خود قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»^۲. همین عبادت تجار هم به حسب خودش هنر و امتیازی است.

پرسشگر: ...

معظم له: حالا این فرمایشات شما خیلی خوب است؛ منتها بحث ما در صحت و فساد عمل و در اجزا و عدم اجزا است. وگرنه اگر در مقامات معنوی عباد الله بخواهیم بحث کنیم خارج از بحث است. بله، در بعضی از فرمایشات هست که: «مَا عِبَدْتُكَ طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَا خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛ اصلاً همین عبارت: «وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» خیلی معنی دارد. همین عبارت خودش مراتبی دارد. شاعر عرفانی می‌گوید: «أَحَبُّكَ حُبِّينَ: حَبُّ الْهُوَى، وَ حَبًّا لِأَنَّكَ أَهْلٌ لَذَاكَ» تو را دوست دارم به دو دلیل: یکی اینکه دوست دارم، دلیل نمی‌خواهد، دوستت دارم؛ چون دوستت دارم. و دیگری اینکه چون اهل دوست داشتن هستی. من وقتی که تو را دوست دارم اصلاً استدلال نمی‌کنم که چرا تو را دوست دارم. همین که می‌بینمت، همین که می‌شناسمت، تمام شد دیگر، دوست دارم. دنبال دلیل نیستم که چرا دوستت دارم؟ «حَبُّ الْهُوَى»؛ یعنی همین که چون دوستت دارم. اگر از من بپرسی که چرا مرا دوست داری، می‌گویم چون دوستت دارم، هیچ دلیل نمی‌خواهم. «و حَبًّا لِأَنَّكَ أَهْلٌ لَذَاكَ» حالا اگر در آن مقامات آن جوری بخواهیم وارد بشویم آن بحث دیگری می‌خواهد، آن میدان دیگری است. اما بحث ما صحت و فساد عمل است، در اجزاء است. در اینکه این زکاتی که شخص ثالث می‌پردازد، آیا دین را از ذمه من تجب علیه الزکاة برمی‌دارد یا بر نمی‌دارد؟

بررسی تفصیلی جهات فرق بین دین و زکات

به هر حال، اشکال سوم در رد این تعمیم این است که مقتضای قاعده در دین را این گونه به زکاة هم تعمیم دهیم. که بگوییم در زکات هم مثل دین می‌شود شخص دیگری زکات من تجب علیه الزکاة را بپردازد. منتها ما اینجا بر هر سه جهت فرق، حرف داریم. سه جهت برای فرق در مقتضای قاعده بین دین و زکات بیان شد که فرق اول این بود که در زکات آنچه بر ذمه من تجب علیه الزکاة قرار می‌گیرد کلی فی الذمه نیست؛ بلکه زکات برای مستحق زکات در خود عین خارجی است، علی نحو کلی فی المعین؛ یعنی فقیر مالک زکات می‌شود منتها مالک عین خارجی زکات. حق فقیر یا حق فقرا در عین خارجی تعلق می‌گیرد، نه کلی فی الذمه که در دین این گونه است و در به نحو کلی فی الذمه در مدین قرار

۱. اشاره به حدیث امام حسین علیه السلام است که می‌فرمایند: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»؛ [تحف العقول؛ ص ۲۴۶].

۲. سوره صف: ۱۰.

می گیرد. وقتی که شخص سومی بیاید و آن دین را بپردازد خود به خود آن کلی بر این مورد منطبق می شود و ذمه اش فارغ می شود. اما اینجا این طور نیست. اینجا فقیر در همان عین خارجیه حق دارد. حالا کسی دیگر بخواهد بیاید زکات آن صاحب زکات را بپردازد، این آن حقی که فقیر در آن مال دارد آن حق ساقط نمی شود.

بله، اگر خود مالک بیاید از مال دیگری، زکات را بپردازد اینجا دلیل داریم که اگر از مال دیگری زکاتش را پرداخت از ذمه اش ساقط می شود. ولی این دلیل خاص داریم نه اینکه مقتضای قاعده باشد.

اینجا ما صحبتی داریم. حرف ما این است که هر چند ما می گوییم حق فقیر در عین خارجی ثابت است، اما این حقی که فی العین الخارجیه ثابت است، اینکه این تکلیف قابل سقوط نباشد با ادای آن از مال دیگری، حالا چه مال مالک باشد چه مال دیگری، این ساقط نشدن، فیه کلام؛ یعنی ما در موردش حرف داریم. چون از ادله استفاده می شود که آنچه متعلق وجوب است نتیجه حصول و وصول مال است به فقیر. این نتیجه مطلوب است. اینکه فرمود: «ان الله فرض فی اموال الاغنیاء للفقراء ما یغنیهم»^۱ که در خیلی از روایات این عبارت آمده است: «ما یغنیهم»^۲ و این عبارت یا به مضمون این عبارت، به این معناست که آنچه فرض شده است برای فقرا در مال اغنیاء چیزی است که آنها را از نیاز بیرون بیاورد. حالا اگر کسی آمد نیاز فقیر را به اندازه آن مقداری که طلب دارد از صاحب زکات، نیازش را برآورده کرد، درست است که حق فقیر در آن عین خارجیه تعلق دارد اما اینجا ما برای این کار یک ملاک داریم. چرا در آن عین خارجیه زکات واجب است؟ تا فقیر به غنا برسد. خصوصیتی ندارد تعلق به آن عین. بله در این عین، حق دارد؛ یعنی حق دارد که به وسیله این عین، غنی شود. حالا اگر کسی به این سبب فقیر را غنی کرد نه با حیث تقییدی بلکه با حیث تعلیلی؛ یعنی به علت اینکه در این عین خارجی حق داری، به این علت من تو را غنی می کنم به جای آن شخص. این کلی در معین بودن، این تعلق حق فقیر به عین خارجیه حیث تعلیلی است نه حیث تقییدی. حیث تقییدی اگر باشد قاعده اقتضا می کند که باید از همان عین به فقیر بدهد. حیث تعلیلی این است که علت اینکه باید او غنی بشود این است که حقی در این مال دارد، چون حقی در این مال دارد پس بنابراین باید به او بدهند تا غنی بشود. اگر به نحوی به او دادند تا غنی شد، دیگر حقش از این مال از بین می رود. در این مال حق داشت اما برای چه؟ برای اینکه حقش غنی شدن از این مال بود. به عبارت دیگر اینکه از این مال او را غنی کنند. خب اینکه از این مال او را غنی کنند این «از این مال» قید نیست که اگر از مال دیگری پرداخت کردند غرض حاصل نشود. با پرداخت از راه دیگر، آنچه در این مال حق داشته خواه ناخواه ساقط می شود.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، همین طور است. اصلاً پول نقد به او بدهد، باز هم بری می شود. منتها گفته می شود به جای این حقی که تو در این جا داری، من این نقد را به تو می دهم به همان اندازه. لذا ما می گوییم که اگر کسی زکات بدهکار بود می تواند

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ الزَّكَاةَ فَأَعْطَاهَا عَلَانِيَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْتَفُونَ بِهِ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّ الَّذِي فَرَضَ لَهُمْ لَا يَكْفِيهِمْ لَرَادَهُمْ وَ إِنَّمَا يُؤَيُّ الْفُقَرَاءُ فِيمَا أُوتُوا مِنْ مَنَعٍ مَنْ مَنَعَهُمْ حُقُوقَهُمْ لَا مِنَ الْفَرِيضَةِ»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب الزكاة، ابواب ما تجب فيه الزكاة، ب ۱، ح ۳].

۲. این عبارت در روایات مربوط به «خمس» آمده.

نقدش را به فقیر بدهد و لازم نیست عینش را به فقیر بدهد، خمس هم همین طور است. یک وقتی یکی از مراجع بین طلبه ها کفش زنانه توزیع می کرد. چون یکی از این تجاری که زکات به او تعلق گرفته بود کفش فروش بود. آن هم کفش های زنانه، به هر حال اینجا قم است و تهران نیست که کفش زنانه پاشنه بلند خریدار داشته باشد. یک وقت دیدیم که دست هر طلبه ای یک جفت کفش زنانه پاشنه بلند بود که به عنوان خمس داده شده بود. (خنده استاد)

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين